

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2150



بُیُوتُ الْغُرَیْزِ
أَنْبِیَاسُ الْأَوْبَاءِ
وَالْأَطْفَالِ

مجله فروشش در نتیجه حاجب الدوله هر کس بخواند
از آنجا طلب کند شماره ۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اندر زکویان محافل انس و نصیحت پردازان مجالس قدس زبانا
 جده سرانی را بکثر شکر پروردگاری شیرین و سان سانس گذار
 بالوان تجید و اداری زکین می نمایند که پارسایان پیشین ملکوتی
 و صومعه نشینان دیرین جبروتی در ادای پذیرائی نمودن خلق
 و در ادای پیدایش جودش فائز و در دنا مسدود و تحت غیبه
 محد و در ناصح الهی آفرینش و اعطاء اهل منش و برآل و اصحاب
 اوباد و بعد چنین گوید کترین عبد الحمید بن جناب مستطاب صد
 المتانین معتمد السلطان حاجی میرزا عبدالباقی اعتصام دالاه

وامم عسره و غیره که این سال است مثل برضایح و آداب
 حکایات امثال بعضی از آنها را از کتب مقداتی انگلیسی و فرانسه
 اینست و غیره منتخب نموده و متبیا ختم امید آنکه اطفال برآمده
 و سایرین را بهر شمن دنیا —

آزیدی کردن یا اخذ اخضبتان خواهد شد —

خیلی آسان است تعیین این مطلب زیرا که اگر طفلی برخلاف دین
 والدین خود رفتار نماید لابد والدین از او رنجیده و تنبیهی او را خواهند
 نمود ولی برخلاف اگر اطفال مطیع والدین خود باشند خودشان خیلی
 خوشحال و مسرور خواهند بود و هم والدین نسبت بیان —

پس چون بی نفع نشان نسبت بخدای واحد چون مسرورند و
 اگر مطیع او و پیروی عال پسندیده که گذارده است باشند و خیلی
 با نفعات و رحیم بر آنها خواهد بود ولی بعکس اگر مطیع نباشند و خضبتان

شده و سرزدان خود را در عذاب ابدی خواهد افتاد —

(۲) از حسه فرمای بد بپر سیرید —

چنانکه دیده میشود خیلی شایع است در این ممالک که بچه مادر باری
و غیره یا راستی یا دروغی فحش بگوید و داده و بسته بگناه محسوب
و حال آنکه خیلی گناه بزرگی است ولی تقصیر این طور گناه از بزرگتر
آن اطفال است که منع کنند خود طفل گمان میکند تعارف است
که باید بطفل دیگری که میرسد بگوید و خودش قیامت و محبت اینها
و نیز محبت بزرگی است قسم خوردن باسم خدای تعالی یا بسیار
و بزرگان بغیر قانون شرح یا اسم آنها را بخودی زبان آورد
بلکه زیادتر است گناه این قسم تا اولی و حال آنکه مردم این چیزها
جز گناه محسوب نیندازند ولی غافل اند از اینکه همین چیزهایی که نظر
ایشان خیلی خیلی میسایید بطلبهای کثیف و مشتبهای منتهی و این

(۳) محترم بدارید والدین خود را —

دوست و محترم بدارید والدین خود را چون آنها خیلی شمار دوست
داشتند و شمار را توجه و نگاهداری کرده اند از آن روزی که متولد
شدید تا حال و بعوض آن توجه و محبتی که در حق شما کشیده اند اکنون
شما باید تقاضای بکسبید وقتی والدین شمار الگت و نگاهداری کرده اند
که کوچک بوده اید و حسن خوردن و خوییدن و گریه کردن کار دیگر
نیست و تکیه بکسبید پس باید آنچه میباید اطاعت نمود و سر نمودنی
خلاف ننمایید زیرا اگر آنها از شما برنجند خداوند تعالی از شما خواهد
رنجید و اگر آنها را از شما خوش آید خداوند در خشنود و خود آید —

(۴) نامکن است خوبی نمایند —

ما باید حتی المقدور نیکی بکنیم تمام مردمان استم از اینکه مثل ما بگویند یا
و غیره و غیره باشند در صورتی که قادر نیکی و کمک بشیم پس اگر کسی

مردمان پست تر از خود را آنقدرانی که با قدرت کمک کردن ادا
 بُرد چون دید که دستگیری بر سایرین نمیکشیم لابد مال و منتظر از ما
 بسیارین خواهد داد و روزی شود که ما پست و محتاج بآن مردمانی باشیم که
 خوار و خستیر بشمریم دست شکستگان گرامی صاحب دست
 فریاد خنکان پسر ای آنکه می توانی خیلی باید دوست بداریم
 عیادت کردن مریض را چون مریض خیلی مسرور خواهد شد و قتی
 که می بیند کسی بعبادتش آمده است یا رحم کردن به بیماران
 که دتش از مال دنیا نباشد ولی نیز لازم است که شخص بشناسد
 آن کسی را که با او دستگیری کند که مستحق است یا نه چون چندی است
 که دستگیری کردن بعضی از مردم خطاست اقبل مردمان تنبل و لنگر
 که بر دوزی پنج یا شش شاهی گفته اند از کارهای دنیوی و اخروی
 و پیروی هیچکار و کسی را نمیکشند بلکه کم زیاد شده ضربت و

ملکت خواهند رسانید —

مثلی است مشهور هر کس کار نکند خوراک نیم نخواهد دستگیری
 باین اشخاص علاوه بر اینکه صوابیت جزگناه محبوب است
 (۵) حرف بزرگتر ان خود را بشنویید —

خیلی اوقات اتفاق می افتد که طحال شعور و عقل خود را از زیر
 میترداخته و پیروی خیال خود را نموده و بر حمت می افتند پس
 لازم است که همیشه حرف بزرگتر ان را شنیده تا تمام کارها منظم و صحیح باشد
 مشهور است آنچه کسی لب کاسه شیر نشسته بود و گاه نگاه در آن گاه
 نموده و گاه میگرد که لب دریای بزرگی نشسته است و در خفاش صد
 میزند و کار شجاعانه خود را با آنها نشان میداد پس مادرش پیش می
 آمده و گفت که موقت باش که در آن دریای غرق کنی که زنده نخواهی ماند
 آنکه حرف را شنیده کنار بیایی چون جوانی و تحسب نکرد بلکه

افتادی فردی از ترک تو مادر پیرت بگلین خواهد شد کس که چک فرمای
 کرد که من شنیده بودم که مردمان پیر تر سو هستند ولی ندیده
 بودم خداوند اگر آفت در مردمان پیر تر سو هستند مرا بچو
 پیر کن باز دوباره از آنجائی که مادر نتواند فعل خود را در خطریه
 باو گفت کن رای که ضرر خواهی دید بخرش نرفته بلکه او را
 قلع شده و بطور غصب و رباه در خود گفت که واقعا مثل بچه گان
 هنوز این حرف تمام نشده بود که پایش لغزیده و در کاسه شیر غوطه
 شد بعد از افتادن هر چه زخم کشید که بیرون بیاید نتوانست بالاخره
 بر نفسوان خود ستایشنا خوشتن با خود بخورد و رسوا کنند
 خیلی از کارها هست که طفلان چون این کس از بزرگتره ان نشیند
 و خود را بهلاکت می اندازند از قبیل بازیهای بدی که شایع است
 میان اطفال چون باد باوک بازی که خیلی از اطفال با وجود نسی والدین

بسیارین بازی از پشت بام پرت شده و میخیزد

(۷) پیش بینی آخرت را بکنید —

شهر است تنبک کنید یو نجوستان را وقتی که آفتاب تابان
مقصود از این عبارت این است که هیچ وقتی شخص نباید غفلت کرد
چیزهای آینده را فراموش نماید وقتی نباید طمع کرد و غفلت
که زمینها را بف گرفته و موقع گذشته باشد پس اگر خیلی غفلت
کار دنیوی داشته باشید که تبه ز فتنه آخرت را نتوانید خیلی آسود
خواهید خورد که خواهند سوال کرد که چه شد که تمام روزهای عمرت
بکارهای دنیوی صرف نمودی و آنقدر خداوند خود را پست و
کستی نیم ساعت یا یک ساعت بجهت او را و اوقات خود کنار گذاشتی
پس آن زمان پس بریز افکند و غل و غل و مقصود برگاه الهی خواهد
ایستاد و فسیل و کرد که اگر میداستیم که در راه خدا کار کردن آنقدر

شرافت دارد تمام اوقات خود را بکار و بندگی او صرف میکردیم
 پس بستر آنکه اطفال از کوچه‌گی این نوع تعلیمات را بیابند که همیشه
 فکر از برای خدا کرده و هیچوقت او را فراموش ننمایند
 (۷) تجدد اید ز بانستان را —

بسیار بد عادت است که اغلب مردم بد کوئی غیبت از سایرین
 میکنند بدترین کارها آن است که شخص از دیگران بگویند هر کس بگوئی
 از سایرین کند معلوم است که خودش بدست ظلمت و دنی طبع خود
 بدخواه است علاوه بر این معلوم میشود که چقدر خودش معیوب
 و بد آدمی است که عیب خود را گذارده و عیب جوئی سایرین را میکند
 و بدترین آداب این است که شخص همیشه ساکت نشسته تا لازم نباشد
 بگوید هر چه پیشنویس یا سوال کرده میشود اگر جوابی لازم است بگوید
 هر کدام از ما داد و کوشش یک زبان داریم معنی دوشینده و

جواب پدیسیم —

من بی تامل بخت ارم بگو گو اگر دیر کوئی چه عشم
کم آواز هرگز نه بینی خیل جوی شکست بهتر که یک توبه
و وقتی که شخص لازم شد که حرف بزند باید فکری و تامل کرده حرف
صحیح و مفید بزند مثل بعضی از مردم که خیلی سریع و جواب اندازی
تا سوال میکنند جوابی که هیچ مناسب سوال ندارد یا حرف
یا نفهمیده فوراً میزنند —

تامل کنان در خطا و صواب به از راز خوانان حاضر جواب
و باید گفت بود که بی حقیقت از زبان ما حرف بیرون نیاید زیرا
علامه و برای آنکه خوش آیند مردمان نیست منصوب پروردگاریم
خواهیم شد — هر کس حرفی میزند که خودش مایل گفتن او
جوابی خواهد شنید که خوش آیندش نیست

(۸) زیرک و زرنگت باشید —

زیرکی دو قسم است یکی آنکه تقصیر یا چون نزدی است یعنی
 شخص بخودش نفع میرساند در صورتی که ضرر یا برین باشد و
 قسم دیگر آنکه کسی بخودش منفعت میرساند در صورتی که ضرر مردم
 نیست مثل این دو این است کاسبی بیب منین میفرود و خودش
 خیلی ارزان حسیله و ببرد کم کران میدهد و یا بفقرا نیز مثل
 سایرین رفتار میکند یا کسی می آید بچشمه که کور است و خودش
 نمیفهمد برای او ضایع شده ما را جمع نموده بجهان قیمت خوب میافروشد
 و گمان میکند کور است نمی بیند برای او چه فایده میکند
 زیرکی قسم اول است که شخص منفعت میکند در صورتی که ضرر مردم
 ولی قسم دوم این است مثلاً بویه در شمس باری چشای است کسی
 میرود بویه از صحرای میگذرد و بارشهای میفرودند پس این شخص

بخودش

بخودش مفت میرساند چون بکشای تفتیر یا خرج کرده است یا کجا
 بپخته کرده است و با هیچ خرج نکرده است و نه شای میفرستد
 این سپه شاهی مدخل اوست و باین تر مفت میرساند چون
 همیشه بکشای میخیزد و شای مفتشان شد —

پس لازم است که زیرک باشند ولی قسم دوم که کبلی ضرر زین
 دکان نکنید که بلکه بان کسی که ضرر میرساند خودش مفت
 نباشد ولی خدا مفت است مثل آن است که بخدای خود خسته
 باشید مشهور است که کلام خداست که در روز قیامت خواهد
 بؤمنین منبر نمود که داخل بهشت شوید چون من بی خدا بودم
 خدایم دادید و بی با پس بودم با پس بر من پوشانید و بی
 مسکن بودم منزل دادید پس آنها خواهند عرض کرد که خداوند
 تورا بی با پس دیدیم که راحت دادیم مایه تا او بودی و مسکن

وادیم پس بآنها خواهد فهم نمود که بر دمان پست تر از خود و فستق
 چون این اعمال را بجا آوردید مثل این است که بمن رفتار نمود
 و نیز بغیر مومنین بعکس این کلمات را خواهد فهم نمود و غیره
 بنا بر این لازم است که رفتاری که بر دمان میکنیم همان رفتار را
 بکنیم که بخداوند تبارک و تعالی باید کرد و گمان نکنیم که این شخص
 کور است و نمی بیند پس خوب است که این سبب رسینها
 بگردان و بغیر و شیم چون خودش نمی بیند که بد است یا خوب
 خدا خواهد دید مثل این است که این سبب برانجدا فروخته باشی
 بر اطفال لازم است بیاموزند که زرنگ باشند ولی قسم دادم یعنی
 در کارهایی که بر دهم ضرر زرسد و خودشان نمیدانند
 (۹) از اشخاصی که باطن گرگ و بظاهر در لباس میش اند پیر می
 حکایت است که گفته گوشتندی که نزدیکت بچنی مشغول بچریدن

یکی از بزه‌هاست در پی از نگذاشتن در اوراق داده و گرگ ضعیف ناتوانی را
 وید که در از کشیده است بزه از گرگ سؤال نمود که بجهت چه اینجا
 گرگ جواب داد که قدری علف خوب بنزد و خرم میخوایم پیدا
 نموده بخورم زیرا هیچ چیز مطبوع تر از برای من غیر علف در دنیا
 خوردن و از آب صاف جوی آسایدن نیست بزه متعجب شده
 بوی گفت که عجب مردمان در دگرگوئی اند آنهایی که بشما سخت گشت
 خوردن را می‌دهند حال آنکه کمی علف شما را راضی خواهد کرد
 پس اگر چنین است تو نشین با ما همراهی تا ما تمام جسنه زخا شد
 و با هم زندگی کنیم چون بزه گول خورده مطمئن شد که گرگ گوشت
 نمیخورد و از او پروا نکرده و نزدیک او شد تا آنکه گرگ فرصت
 داد و او را چسبید و از اغلب اشخاص چون این گرگ بسیار
 می‌گذشت و در راه بد هدایت نموده مال جان ایشان را گرفته در میان

ابذی می اندازند

(۱۰) از کلیم خویش می بیرون می
آورده اند و شوی بوجلی میگذرد و بر عصبه دراز آنجائی که خود را شخص
بزرگی فرض می نمود خیال مسافت و ساحت روی زمین بسوی
افتاد او حاضر برای سفر و عازم گشت بعد از چندین قدمی
از لایه اش ایستاده و نگاه با طرف نموده و از روی تعجب
که چه قدر عالم بزرگ است و چون قدری دور تر رفته بدو
موش کوچکی رسیده و گمان کرده که اینها کوههای بزرگند
و گفت این کوه البرز است و آن قله و ماوند پس آمد
و بعد از مدتی بساحل رسیده و مقدار زیادی از صدف را دید که
باز دراز کشیده و از یادش متعجب شده و گمان کرده که اینها شتیای
جکی اند - منظر این شتیای فرضی او را زیاد تر مغرور و خود پست

از هزار و ابری و یاقوت خود نهاده و هر زمان منسیر باد میکرد
 که این عمل مرا کار شجاعانه میسندند زیرا که پدر مرحوم بطور
 سختی و ذرّت سالی گیت دهنده از لایه سنگ که چیت خود
 بیرون می آمد و حال آنکه من در این سن کم تمام کوه پها
 دریا با صحرای را دیده ام دلی بسوز بر گشته و مایل شد
 در آن صدف قرار گفتم تا بواسطه کشتی در روی آب مسافر
 نمایم پس نزدیک شد و دریکی از آن صدفهای باز بست
 اتفاقاً صدف بعد از محله خود را بست و موش را سخت
 نگاه داشته و هر چند کوشش و درخواست نمود تا خلاص
 شود قبول نکرده و صدف اسی را نادان خود را سخت نگاه داشت
 تا آنکه بواسطه جبارت و نادانی جان خود را تسلیم نمود
 هر که ب از خود ستائی نبست رشته عمر خود را گسست

(۱۱) حرف راست بنمید—

در اسپنگونی عادی است که برای هر کس ممکن است که
خود را مجبور بزدن حرف راست ننوده و از حرف دروغ
لب بید و تجربه شده است که دروغ گونی از ترس
در اسپنگونی از جرات است—

راستی چون سر باز میخ است با شمشیر و سپر شمشیر جرات
و سپر اعتماد اوست و هر کس که میخواهد راستگو شود باید
این شمشیر و سپر را بکار ببرد—

پسری در کوچه با کلوله آتش مشغول بازی بود و اتفاقاً
کلوله از دست وی افتاده و بشیخه خجسته و واخانه خورد
و شکست چون بخته های دیگران حال را مشاهده نمود
بوی گفتند ز در و در و سیچکس نخواهد فهمید که این شیخه را

کوشیده است

که شکسته است و لیکن او گفت خیر من نخواهم چنین کاری را
 کرد من میروم و بصاحب دکان واقعه را عرض میکنم
 پسر بنزد او اساز رفته و وضع را بیان کرد و گفت
 چون پول ندارم که قیمت شیشه را بدهم پس آنگاه در این
 دکان تا دوپسه روز خدمت میکنم تا بقدر پول شیشه کا
 کرده بشم چون دو اساز این واقعه را شنید خیلی متعجب
 از صداقت و راستگویی او شده و مایل بر این شد که وی را
 تربیت نموده و شاگرد خود نماید بعد از چند می همان طفل
 با کمال و صاحب مواجب بیاد می شد روزی با درس
 گفت که چقدر روز خوبی بود آن روز که من شیشه را شکستم
 پس مادرش بوی جواب داده گفت که نه چه روز خوبی بود که
 شما ترسیدید که راست بگویند -

(۱۲) خاطر جمعی از منته داند داشته باید —

مشهور است که مردم چو چای خود را می شستند پیش از
 آنکه از تخم بسپرون بپزند بیکس نباید که خاطر جمع از وضع
 فردا باشد زیرا بر خرد ای واحد کس گیرند اند که در
 آن دیگر چه اتفاق خواهد افتاد پس هسته آنکه اگر میخواهد
 خدا را از خود راضی نماید شکر نعمت و وضع حالیه را از او
 و خود را با و بسیار بد که برای منته دای شاد و خیال خواهد
 نمود تا بطیون مشهور و قنسی خیال گرفتن دولت انگلیس
 و ای افتاد و از شدت غرور و خاطر جمعی که از طرفهای خود
 داشت پیش از آنکه تنه انگلیس به بسیند و عازم بشود نشان افتخاری
 برای سربازان و صاحبان خود ساخته بود که در روی او
 سکه زده بودند (علیه بر دولت انگلیس) و بعد از اتفاقات

عذیده او نتوانست که بر انگلیس غالب بیاید پس از نمود
 راه مملکت خود پیش گرفت و بعد از آن مدت هر وقت که
 بیادسان مذکور می افتاد خسیلی نخل منقل از کرده پیش
 میشد چنین است که بوقت بنای مشکر زمان آید با
 در امر دنیا نمود

(۱۳) هیچ نوع دروغ نگو —

دروغ پناه بردن از ترس است کول زدن بواسطه
 عمل با کلام یا حرف زدن یا سکوت تمام اینها جز دروغ
 محسوب است —

اغلب اوقات شنیده میشود که مردم حرف میزنند
 انواع و اقسام دروغ که بعضی را دروغ بزرگ و بعضی را
 متوسط و بعضی را کوچک مینامند چنانکه از انبیا

و بزرگان رسیده است هر دروغی آفتد بزرگ و کافیه است
 که یکی از احکام خداوند را بشکند که منم نموده شده است
 در هر کتاب آسمانی دروغ نگویند و نه شهادت دروغ
 دهید -

روزی مردی به پدرش از ده دانه قدری چوب آره
 کند چون آن پسر بایل بود که بازی کند بجه از دست
 پدرش آره را یک سمت انداخته و دوید چون آره
 افتاد شکست پس او بخودش میگفت که من آره را ^{نقش} شکستم
 خودش شکست و حال آنکه در دوش میدانست که این ^{نقش} هر
 دروغ است -

نظیر این طفلی از ده رپ نیم ساعت از قهقهه سابق
 دیرتر آمده مادرش گفت که چرا دیر آمده ای او خدا را آورد
 که چون

که چون بعد از مدتی شدن فزوده سپه مشغول گردیدند
 قدری دیر رسیدم بمنزل و حال آنکه چنین نبود و
 بدقتی که در مدتی سپه نموده بود معتمد او را نگاه داشت
 و نیم ساعت او را دیر تر از روزهای دیگر مدتی که در
 مادر وی باین کلمات گول خورده و حرف نزد بعد قلب
 خودش خیال نموده گفت که چه کار بدی است که مادر
 خود را گول زده و دروغ گفتی بعد خیال خود را منصرف
 نموده میگفت من دروغ نگفتم بلکه صدای من گفت من
 دخیل ندارم در صورتی که خودش میدانست که خود را
 گول مینماید و این دروغ خیلی بد و دروغی بود زیرا که شبیه
 براست بود مشهور است بدترین قسم دروغ دروغی است
 که شبیه براست است

(۱۴) وزدی کنن —

بیاموز که نجستی بطور تدبیر رفتار کنی با برادرانت و خواهرانت
و اخوات و سایر مردم و بعضی و بدانی فسق ماکین مال
خود و سایرین را که هیچوقت عادی به زدی کردن نشوی
حکم خداوند تعالی و تبارک است (که وزدی
نخواهی نمود) حتی آن چیزی که برداشته فرزند یا سلم
یا نوزن باشد —

چچ فسق نمیکند که به زدی کتاب یا چاقو یا اینکه بزرگ
پول و جواهر نیند فرقی نمیکند که سیب یا آلو یا لوبیا یا انگور
یکتگی از باغ همسایه یا بت به زدی تا اینکه یک ساعت چهار
از خانه اش برداری هر چه پسندی که بدون اطلاع صاحب
گرفته شود و زدی است و نیز فرقی نمیکند که حتی آن چیز

قابل نیت و اذیت اور انہیں کذب یا چوٹ اور کم نہیں
مقطع نہیں ہوتا اگر مالک خیر بیچو جو رضایت و گرفتاری
مالش ندارد و زودی است -

اطفال باید بجا طرہ داشتہ باشند کہ ہر چیز از مال والدین
بدون اطلاع بردارند چون دزدی است اگرچہ چربی
باشد کہ اگر بخوابند از والدین بزدوی بآنها خواهند

داد -

شخصی دیکمی از کوچہ های لندن سوال کرده شد
بہت صدقہ دادن در پسر کہانی را او گفت پول
سیاہ ندارد کہ بدہد بکند بالاخرہ یک تہہ ان باو داد
رشد این پسر گمان کرد کہ تہہ ان دادہ پول سیاہ
کند و بیاورد و از زوی بغیل دود کہ خورہ کند دقتی کہ

برگشت

برگشت آن مرد در فتنه بود بنا بر این آن سپه چندین روز
در همان مکان متوقف شده و منتظر آن مرد شد تا بالاخر
اتفاق افتاد که آن شخص از آن مکان دوباره عبور نمود
محض اینکه او آن شخص را دیده و برخواست و با او گفت که
پول سیاه حاضر است من این پول سپه روز خوب
او را محافظت نموده ام و پولها را در دست آن شخص گذاشته
و با کمال دقت شمرده و خیلی متعجب از تدبیر این سپه
شده و او را در مدرسه که او را تحصیل کند و در تمام عمر
مخارج وی را تحمل بشد این سپه آموخته و تربیت شده بود
بواسطه مادر خوبی که هیچوقت استعمال نکند چیزی را
که ب سایرین تعلق دارد زیرا او گمان میکرد که آن شخص
میخواست فقط یک چند پول باو بدهد پس باقی را دوست

نزد چون مال او نبود

(۱۵) مطیع باش —

یا موز اطاعت کردن را اولین تکلیف اطفال اطاعت
نمودن حرف والدین است موافق کلام خدا که همیشه
اطاعت و استعانت کن والدین خود را کلام مرد عاقلی است
که میسر باید پس من نگاهدار تعلیم پدرت را و فراموش
کن قانون مادرت را زیرا این دو نیست و دقار بر
تواند و زنجیر در گردنت —

حرف زدن اطفال نسبت به والدین خود همیشه باید
مخبرانه باشد و در جواب قضا بگوید یا نه بگوید بلکه
بگوید آقا بگوید پدر و غیره بگوید نه فقط تکلیف اطفال است
که به والدین یا معلمین مطیع باشند بلکه تکلیف تمام عالم است

که در امور

که در انوارات دنیوی و اخسروی مطیع باشند مثلاً
چندراختشاش و خرابی خواهد دست داد اگر سر باز
و ملاحان حکم فرمانده خود را نشنوند و اطاعت نکند -
و از این بدتر خواهد بود اگر کسی اطاعت بقوانین ممکن
و غیره ولی اطاعت ظنال نسبت بوالدین معصیان متعنه
و ابته ای این نوع ظلمات است

(ح ۱) عادات بد را ترک کنید -

خیلی تفاوت است بین چیزی که غلط و بد است تا آنکه
عادت با و غلط و بد است چون یک دفعه کاری را کرد
ممکن است که شخص ترک کند ولی چون عادت بد
کرد خیلی مشکل است ترک نمودن او چون کاری که تکرار
کسی وید یا کرده شد آنرا عادت وی خوانند و گفته

شده است

شده است که عادت طبیعت ثانوی است که برای هر کس
 دست میدهد ولی عادات بر دو قسم اند عادات
 بد و خوب عادات بد را حتی المقتدر باید دور باید دور
 تریشان کوشید اگر طفل یک دروغ بگوید و بعد دروغ
 گفتن را ترک کند بد نیست و بلکه خدا میبخشد ولی اگر منع
 کرده نشود و او عادی بشود در دروغ گفتن او بیخوف
 ترک نموده و خدا نیش را در او انخواهد بخشید همچنین است
 اعمال در رفتار های دیگر چون قسم خوردن بی حجت
 حرف های بد و دشمن زدن که از یک دور زدن ممکن است
 شخص ترک کند ولی چون عادی شد خیلی مشکل است
 ترک کردن چون از اول منع آن را نکرده و جایل^{طبیعت}
 ثانوی او شده است —

آورده اند شخصی پیش عابدی را در صحرا که تمام عمر خود را
 بعبادت خداوند متعال صرف می نمود رفته و از او آموخته
 نمود که در خدمت می عمر خود را صرف نماید تا از برکت
 او مستفیض و از تعلیمات او بهره مند شود عابد قبول در خواست
 او نمود و اولین و پایه شاکر و جدید خود را در جنگل مقصد
 کرد و شش برده و اشاره بدرخت کوچکی که تازه از زمین برآمده
 بود نمود و گفت او را بکن پس او عمل نموده و باسانی درخت
 کنده شد بعد از چندین مرتبه می دیگر اشاره بدرختی نمود
 که این را بکن پس او با قدری اشکال او را کند و همچنین
 به اومت نمود تا بدرختی رسید که کنده نمیشد و خیلی بزرگ
 بود پس عابد آخا و تکلم نموده فرمود که ای منموندن
 درخت کوچکت اولین درجه بود و پس عادت بدست
 که باندک

که باز که حرکت کنده شد و وقتی قدری محل تر از آن
و بالاخره بجائی رسید که کندن او ممکن نشد پس میشد
سی نما که درخت هوا و هو پس و عادت بنما که چک است
از بدن خود بکن که اگر بزرگ شود کندن و زایل کردن
او ممکن نیست -

از این حکایت باید اطفال بسیار بوزند که از کوچکی نابزرگ
نشند زود عادت هوا و هو پس را از بدن خود خلع نمایند

چون رشته نصایح و حکایات تا
بشانزده باب کشید از کمی آنها
مؤلف بر آن شد که بعضی از افسانه‌های

رِسْپ که اولین افسانه نویسنده نوبلی
مشهور آفاق و پشتمنی از بیان است
از انگلیسی ترجمه نموده و ضمیمه سازد که

خواندن آن بسیار برای

اطفال بسیار مفید و

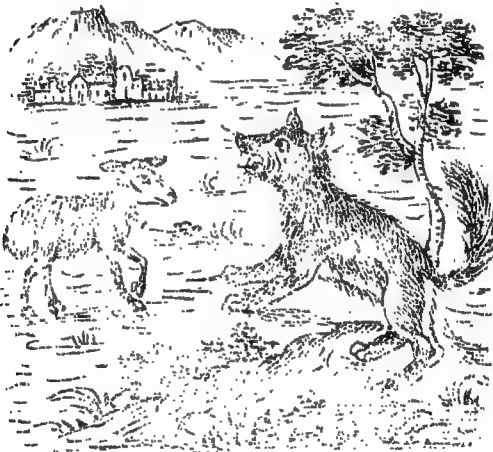
اسباب فراست و

مستزایشان شده جز

نیکیان محسوب خواهند شد

(۱۷) گرگ و بَره

یک روز تابستانی کرم چنان اشفاق افتاد که گرگ و بره
 هر دو بیکجا بر آب صاف سردی رسیده که آب بسیار شاد
 گرگ ایستاده و شغل آب خوردن گشت و منتظر بارش



بود که از بره گرفتیم او را بخورد و روی خود را بره برده کرد و گفت
 چرا آب را چنین بهم رده گل می کنی که من توانم بخورم بره باز

حرف او ترسان شده و با عذر خواهی زیاده گفت که چاکری کج
 طعنت نبود که چه وضع آب بخورد و خوب بنشیند گرگ دوباره
 باو گفت که تو خیلی بد ذات هستی زیرا بمن گفته اند تقریباً
 یکسال و نیم پیشتر عقیم حرفهای بد و ناشایسته زده بودی
 گفت که خداوند کار این فرمایش که میفرماید حد نیست
 زیرا که یکسال و نیم پیشتر من هیچ متولد نشده بودم گرگ
 چون دید جوابی ندارد وقت است که او را اذیت بکنند و غریب
 گمان چون مردمان دیوانه نزدیک می شد گفت که بد
 ذات اگر تو نبودی پدر تو که بود چه فسق میکند او را
 گرفته و تیکه تیکه نموده خورد.

شخص شیر همیشه بهای میجوید بجهت شترارت کردن عالم
 چه پادشاه باشد یا یک پیری در مدرسه یا وزیر و غیره

همیشه عذرو بهانه بجهت بد رفتاری خود پیدا میکند بد
رفتارهای سببی پیدا میکند برای ازیت و نزاع کردن
پیریز از رفتاری بد رفتار و جنجور زیرا رفاقت ایشان چون
بازی کردن با کاروان است بد

چنانکه بازی کردن با کار و بدون ضرر متصور نیست رفاقت ایشان
اغلب بخیانت نیز بر ما لازم است که حتی الفت دور در ترک
شرارت و عیش و نوشیده که معاقب درگاه الهی شویم -

ای زبردست نیر دست آزا گرم تکی بساند این باز
بچه کار آید است جهان داری

مردنت به که مردم آزاری

(۱۸) قزلاق و بچه هایش -

قزلاقی در مزاجه با چندین بچه های کوچک بر سر میبرد

همیشه خائف از این بود که مبادا پیش از آنکه بچه هایش بزرگ
و قابل پریدن بشوند صاحب مزرعه گندم را بچینند و پاشان
در دست او اسیر بشوند —

بنابر این زمانی که برای تحصیل دانه از آشیان میرید
اطفال خود را سفارش مینموده که در غیاب او هر چه
صاحب مزرعه میگوید شنیده و در رجعت برگذشت را
بوی بیان کنند —

بعد از پریدن او از آشیانه آنها دیدند صاحب مزرعه را
که پس خود را خوانده و با وی گفت که فردا صبح زود بیا
بروی رفقا و آشنایانمان را برای کمک طلبیده
گندم را بچینیم چون بنایت خوبی رسیده و موقع درو
کردن است چون ما در جوجه ها برگشت آنها لرزان

بیرجیر کفان در اطراف می افتاده و میر گذشت و ایستاد
کردند و التماسش نمودند که تا زود است ما را از این مرز
ببری که گرفتار خواهیم شد —

مادر ایشان آنها را دنگری داده و گفت اگر صاحب
بامید رفتا و آشنایان است بطور یقین می توانیم
که قسمه داجیده نخواهد شد خاطرم جمع دارید —



روز دیگر بستر سابق مادر ایشان از آشیان پریده
 بوجه دادیدند که صاحب نزرعه آمد و مستظرف داشتند چند
 قطره کسی نیامد زیرا هوا بسیار گرم و مشکل بود کار کردن
 چون دید کسی نیامد پدر خود را طلبیده و گفت که حالا
 مشا به کرده ام که رفقا بدر آوردم نمیخورد پس باید بروی
 عموها و دایه های خود را طلب نموده که قدری کمک
 در چیدن بکنند —

چون مادر تنه لاقا بمنزل برگشت باز پرسید مادر بچه ها
 آنچه را که شنیده بودند معروض داشتند پس مادر ایشان
 گفت ترسان مباشید زیرا اقوام همین در روز
 گرفتاری بداد یکدیگر نمی رسند و کافی است سابق از ایشان
 پریده رفت چون صاحب نزرعه روز دیگر اقوام خود را نیز

مثل سایرین بیوفایید به پسر خود گفت که بخت جفت
 داس خوب حاضر نما تا فردا صبح زود خودمان بکنیم
 بچینیم وقتی که بچه های این را با در خود گفتند او گفت
 حالا باید برویم زیرا وقتی شخص خودش خواست کاری
 بکند محسوسم نخواهد شد بنابراین او اطفال خود را
 از آن مکان حرکت داده و گندم روز دیگر براسطه شخص
 و پسرش حیده شد —

کسی که میخواهد کارش خوب کرده شود باید خودش بکند
 این حکایت می آموزد ما را که همیشه باید کارهای خود را
 خودمان بکنیم و هرگز نباید کمک اقوام و رفقا بکشیم
 در صورتی که خودمان میتوانیم بکنیم —

بهترین تعیش و زندگی آن است که نان از محصول دست

خود نفس باشد نه از دست دیگران —

هر که مان از عمل خویش خرد منت از حاتم طائی نبرد

(۱۹) رُوباه در چاه آب —

رُوباهی در چاه آبی افتاده و زیاده تعلل میزد که خود را

از آب بیرون نگاه دارد گرگی در این ضمن به چاه

رسیده بر رُوباه نگاه میکرد و رُوباه شروع کرد



بنا تا پس کردن که قدری طنباب کرک آورده و او را
 نجات دهد که کرک از زوی رحم و التفات خود را تقاضا داد
 گفت که رو با دست من خیلی غلین هستم بجهت این حال
 شما که چطور در این درازت و راحت افتادید —

رو با گفت خیر هستم عایکنم اگر شما خیلی دلت برای
 من میوزد قدری طنباب من بده تا نجات یابم بنگه
 فقط بزبان رحم و التفات کنی —

حرف خوب خوب است ولی کار خوب بهتر است
 رفیق مثل برادر باید به بخورد در زمان رنج و بدبختی
 ساعت رنج و بدبختی بهترین امتحان است بجهت
 شناسائی رفیق چنانکه یکی از حکمای یونان فرموده
 رفقا باید دعوت کرده بشوند در زمان خوشبختی و خوشی

ولی در موقع بختی در پنج خودشان باید بیایند چنانکه
گفته شد کلمات خوب خوب است ولی کار خوب

بتر است

دوست شمارا که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواری

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و در ماندگی

(۲۰) طفل و مادرش —

طفل در پسه آورده بخت مادرش کنایی که از رختی
خود در هر پسه زودیده بود تا در وی از شدت مهربانی
که باو داشت متخل نشده و منع ننمود آن طفل هر وقت
بزرگتر میشد چیزهای قیمتی دار تر میداد تا با او
پلیسها او را گرفتند و در محضر عدالت حاضر ساختند

مادرش

مادرش رفت با وی که به بسیند چه واقع میشود چون
در آن حال مادر را دید و بمن باز نموده گفت مردمان می-
کنند که من اینجا در خجالت و رنج هستم ولی من هیچ تقصیر ندارم
این مادر من است که مرا باین کار واداشت زیرا که اگر او
کتاب را که از مدرسه دزدیده بودم بواسطه آن مرا
تنبیه مینمود و بگراقدام بزدی نمیکردم که حال چنین
حادث نموده نتوانم ترک کنم و مبتلا باشم —
دوستی زیاده از حد با طفل ایشان را ضایع میکند اگر
از اول این کار را منع نکنند طفل در کار خود زیاده را
شده و بالاخره در مشقت خواهد افتاد —

مادر واقعی که از شدت دوستی کارهای طفل خود را
از اول منع نمیکند مثل این است که خودش آنها را

بدست خود بکشد - -

سیرچشمه شاید گرفتن بیل چو پشته نشاید که نشسته بیل
بباروزگار که خستی برود

پس چون پرنازکش پرورد
(۲۱) کرک در لباس کوسفند -

گرگی پوست کوسفندی برتن نموده و دخیل کله گردید
و باین راه چندین از کوسفندان را گرفته خورد تا بالاخر
چوپان از این حال آگاه شده او را گرفت و طعانی در
کردنش انداخته بر درختی آویزان نمود بعد شبانها
دیگر اتفاق افتاد که از این راه عبور نموده و چون این
وضع متعجب را دیدند یکی از آنها باین شبان گفت
برادر آیا کوسفند را آویزان کرده جواب داد خیر

کرک است

کرک است که در با پس گوسفند رفته است



و نشان داد بآنها که چطور کرک تقلب نموده است و
ایشان تخمین باین تلافی که برای کرک فسخ ارداده
بود نموده و رفتند —

عل دروغ را با د اعتمادی نیست و زود شکست خواهد
بخیزد خودی منتهی کسی که میخواهد تقلب رفتار کند

بهرات

بتر است آنکه بر استی عمل نایم زیرا که بر دروغ اعتماد
 نیست ترو خردمند عیبی بدتر از این نیست که کسی در میان
 گرگ و بظا همیشه نماید که جنس خود را هم بدنام کند
 بنزدیک من بشیر و راهزن

به از خاق پارسا سپهرن

(۴۷) تاجر شدن شبان —

شخص شبان گوشتدان خود را میپزد و در یک
 دریا یک روز خوب آب تانی از شدت تشنگی و نمایش
 آب دریا به روی افتد که گوشتدان خود را فروخته
 و پولش را جنس بخرد و بکشتی نشسته از این ملکیت
 دیگر مسافرت و با جنس خود تجارت نماید با بر این
 غرض جنم شده تمام گوشتدان خود را بخیل زیاد

فروخته

فروخته دستدار کثیری انجیر خرید و در کشتی گذاشت
 مردان شد بعد از چندین ساعت طوفان خطرناکی دریا
 شده و کشتی بظلام آمد بنا بر این مردان کشتی محسوس شد
 که مال انجیر را در دریا ریخته اند کشتی را نجات دهند چون
 این تاجر جدید بختی خود را شده نمود بسیار پشیمان
 این کار شد و بعد بر کشتن تجارت پیشین خود رجعت نمود
 از زمانی اتفاق افتاد که روز دیگر دریا را بهمان شکل
 خوب که سابقاً دیده بود مشاهده نمود و فریاد برآورد
 گفت ای شما گمان میکنید من کورم مقصود شما را خوب
 میدانم خود را قشنگ نموده بلکه قدری انجیر دیگری
 میخواهی خوشحالی انسان باید در قلب باشد نه در اشیا
 خارجی هیچ وقت نباید ما خوشحالی فعلی را را نموده پس

خوانای باحق دینار بود اسلحه او کول خورده و در خطه
 بیستم پیش باید بقیمت خود شاگرد قانع و در طلب چیزی
 دیگر زرقه بقیمت فعلی که خد او نه تعالی و تبارک مقرر
 فرموده راضی باشیم —

خداوند از آن بنده خیر نیست
 که راضی بقیمت خد او نیست

(۲۳) صیاد و سار —

نسیادی در چغل بقصد تیر انداختن قدم نهاد چون
 قدری راه پیود ساری را که در شاخه درختی نشسته بود
 مشاهده کرده و قصد کشتن او را نمود تیر سی در گمان
 گذارده و مشغول نشانه نمودن بود که از عقب افندی را
 که در ضمن آمدن پایمال کرده بود و وقف نبود پای می را

گزیده

گزیده و سیر انداختن را از خاطرش بر برد و به این
 قاتل تمام بدن او فوراً اثر نموده و شکش را زرد و ضعیف کرد



و قریب بمردن چنانکه فقط این دو کلمه را گفت و درخت به عالم
 باقی کشید و تیر چنان شد که میرم در همان آنی که بجایال
 دیگری بودم — کسی که در فکر خرابی کس دیگری است

خودش

خودش خراب خواهد شد هیچکدام از ماعن ندایم که
 تلف نمودن دیگری باشیم زیرا که جان گرفتن حق کسی است
 که خودش جان تمام مخلوقات عطا فرموده است بنابراین
 معلوم شد که هیچ بزرگی با کوچک که زیر دست اوست تم
 رواندارد که خداوند بر او همان ستم را روا خواهد داشت
 بر آن کس که با متهمستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد
 (۲۲) **خوک و کرک**

یک خوک ماده تازه زائیده و در طویل با پنجه های کوچکش میر
 میرد کرکی از بالای دیوار سپهر را تونموده خیلی مشتاق
 بود که یکی دو از پنجه هایش را بخورد ولی تدبیری بخاطرش نشاند
 جز اینکه زبان را با پا پلوسی باز نموده مادر خوکها را گول زد و سرود
 نموده گفت - چقدر آدم خوبی است خانم خوک و چقدر
 من مشتاقم

من مشتاقم که در خدمت او بسر برده پاسبانی از خود و اطاعت
 نمایم خانم خوک استعدای کلیم مرا یکی از چاکران خود دانسته
 و اذن می‌دهی که پرستاری از آقا کوچولو بکنم هر وقت که شما
 خیال کردوش تقیرج داشته باشید مرا بخدمت ایشان
 بگذارید تا مثل پرستاری خود شما از ایشان محافظت و پرستاری
 نمایم - خوک بوی جواب داده گفت که کمترین مقصودتان را
 بخوبی میداند و خواهش میکنم که اگر میخواهید بمن اظهار محبت
 و دوستی بنمایید از اینجا تشریف برده بطوری که دوباره روی
 شمارا نبینم - سلام از ربی طمع نیست -

از مهربانی زیاد اشخاص غریبا شخص مشکک شده و از دوستی
 امیرش با ایشان کناره میجوید حذر کند از مردمانی که شما
 ایشانرا هیچ نمی‌شناسید ولی ایشان تعارف و تواضع زیاد نسبت بشما
 میکنند

آنانستوی کج سخن گو که اندک بایه نفسی از تو د

اگر روزی مرا دشمن نیاید دو صد چند آن محبوبت بشنا

(۲۵) اسب و خر -

ایسی که زینت کرده شده بود با زین چکی قشنگ و در کینه خوب نش

کنان دیده شد در میان راه که میسه دو انعکاس صوتی ظاهر

ساخته بود در گوشها از شیوه کشیدن بند خود و در همان ^{ضعیف} آیه آخر



باری لاغری دیده شد که بازشکی حرکت میکند اسب از دو

وی صد از ده گفت که از راه یک طرف کنار به بچوید تا زبرد

و پای او خوردند چنان بسلامت بر دو چرخ غمرا جرات میخواست
 بادی نبود از ترس بجلدی که ممکن بود خود را کشیده تا او عبور نمود
 چندی از این معامله حول کشیدند تا کسب مذکور دیدی از جنگیاست
 چشمش تیره فرود و نالایق از برای سواری شد صاحبش او را
 ببارکش فروخته روزی اتفاق افتاد که جان خوار او دیدند
 دانست که طعن و ملامتش کند گفت آما خوش باند شما همان است
 نیستید من جان وقت دانستم که کبر شما یک روزی خواهد افتاد.
 مگر جلوسیه بود و خیالت عقب سر —

بیمه سی کنید در وقت بزرگستان بایرین بی گمبیه پیرا
 بدی کردید در وقت تنگن سیکس شمار حم و اتفاقات نخواهد بود
 تا توانی در دوزن کس نخرش کاندیرین اودنار باشد
 کار درویش پستمد بر آرد که ترا نشیند در دوزن باشد

(۲۶) موش شهری و موش دہاتی -

موش دہاتی دیکھ کر فکی از موشهای شهری کہ قدیم
 با ہم رفقت آشنائی داشتند در پیش از آمدن او اسباب
 ضیافت خوبی فراهم آورده و استقبال او بیرون شفا
 بین او ہم بر خورده و عہدہ خود را جہد نمودند و او را با کمال احترام
 داخل منزل خود گردانید و در وقت نہار چیرہائی کہ ترتیب داده
 بود از قیل یکدوری بخود و اجل وطنہ فی پر از بلوط و فندق
 و چندین قالب شیرمای خوب و غیرہ آورد باین خیال کہ مبادا
 از برای همان کم بیاید مشغول جویدن خوشہ گندی در کمال لذت شد
 بعد از تمام شدن نہار موش شهری برفیق خود گفت کہ مرا مریض
 نموده بشمار حاجت کنم و خیلی متعجبم از اینکه تا حال در چنین سوراخ
 کیف رشتی شما بسر برده اید و هیچ چیزی بسینہ درختپاؤ
 و کتوہا

و کوهها و بوئها در اطراف آن آياترح میدید جیر جیر طيور را
 بر حبه های بر دمان شهری و غیره نصیحت مرا گوش نموده
 و عازم بجانب شهر شو و متغیر و متفکر نه ایست بلکه بزودی ممکن
 از ده خلاصی یابم می دانید که من دشمنانم شده ایم
 وقت زیادی نداریم که بیهودگی تلف کنیم تا زودتر ممکن است
 باید فکر خود را بنمایم زیرا چه میدانیم که فساد چه اتفاقی
 خواهد افتاد کلمات این هوش شهری در او اثر کرده و در تمام
 شب عازم شهر شدند و واسطه شب بود که بخانه عالی شهر
 رسیدند که شب در آن خانه مهمانی بزرگی بوده و به قدری
 شام در اطاقی چیده بود که بعد باید خورده شود مهمانان
 خود را در وسط قالی سنگین قرار داده نشسته و دیگری
 بآن سمت نشسته و بهوش دهاتی میگفت که دیدی شهر چه وضع

خود آگه و عمارتها دارد آیا این است که شخص اینجا را گذاشته
در دستش کند در ضمن سخن گفتن بودند که صدای بزرگی



شنیده شد از یکی که در پشت در بود رفیق دماغی نزدیکی
رسیده از ترس حرکت در و پریده چون بیدار میزدید بعد از بجا
آمدن گفت اگر این وضع زندگی در شهر است بسیار خوب است
بجست شامی خواهم برگشت بوضع کیف آرام خود با خود و
و شام بمانید و این غذای خوب و لطیف را میل کنید بهتر است
که بوضع

که بوضع حسیه خود بازیم تا در آرزوی اینکه بطلب جاهای
خوب ولی خطرناک برویم —

همیشه باید بوضع خود شاگرد رضایت مند و باید فکری جا بیا
و وضعهای دیگر که بهترند برویم تا در مشقت نیستیم هر چند مردمانی
که رضایت ندارند از وضع حالیشان و از خدا استمدادی
بند تر و بزرگتر را سینه نمایند چنین حادثه بدترین عادات است —
خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد
گرچه به روز و پناه —

(۷۷)

چنانکه گریه و زوبانی در وسط خلل مشغول صحبت بودند و پناه
فرض میکنیم اگر اتفاق دشمنی افتاد بجهت ما من بواسطه آنکه
بزار بطور فرار و قوت بیافه و غیره داریم خلاص میوم ولی شما

چه خواهید

چه خواهید نمود گریه جواب داد که من فقط یک تدبیر میتوانم نمود
 که خلاص شوم اگر آن تدبیر بکار نرود دست دشمن خواهم افتاد
 روباها گفت که من خیلی دلم برای شما میبند که فقط یک راه بجهت
 کردن دارید ولی ناممکن است می گسید هنوز این سخن در
 دهنش بود که از جا جستند بواسطه صدای گلهای شکاری که
 بگرفتن ایشان می آمدند گریه بواسطه آن یک تدبیر خود درخت را
 بالا رفته و در شاخه نشست ملاحظه روباها را می نمود که گلهای



رسیده و با هزار راه فسر در دست ایشان گرفتار شده
تیکه تیکه نموده خور و دندش —

بدی زو میکند از برای کسی که یک علاج دارد و بهم کسی
هزار راه علاج دارد و یک علاج خلاص شده آن کسی که
هزار تدبیر دارد گرفتار خواهد شد —

خیال واحدی که در عشر بطور تین درستی انتخاب شود
نگاهداری میکند بهترین سلامت کامیابی و خوشی را بخواند
متعددی قانون شروع شده ولی عاقبت
بسی چاره دان کو بستی بُرد که بچاره گویی سلامت بُرد
(۲۸) گریه و موشها —

یکی از خانه های شهری بسیار صدمه میخورد از زیادتی شوها
و بالاخره گریه پید نمودند که هر روز چندی از ایشانرا
گرفته

گرفته بخورد تا آلوده شوند -

موشها چون عده خود را کم دیدند بار بار مشورت گذارده که چه
تدبیر کنند برای رفع کردن گریه و نجات دادن خودشان را
از دهندهای اوتاما بالاخره مشورت بر این قرار گرفت که هیچکدام
از موشها از لایه سیاه خون نیاند تا مدتی که گریه بکن کند که تمام
شده اند و بطرفی بروند - گریه چون مشاهد کرد که دیگر موشها
نمی آیند و بسیار گرسنه و محروم شده است تدبیری بخاطرش
که پامار ایچی که در دیوار کوبیده بودند نود و مستحق بافتن آنها
کان کنند که او مرده و سیاه خون نیاند چون خود را باین شکل
نمودی از موشها که از لایه سیاه خون آمده بود گفت آمار فست شما
ایجا تشریف دارید من سیاه خون نیامده گول نخواهم خورد اگر چه
شما بآن دنیا رحلت فرموده اید -

تجربه می آموزد و دانا میکند شخص را —

یاد آوری لازم نیست که شخص را بیا آموزد که از خیر ضرر چیست
 کند بلکه خود احتیاط اجتناب میکند آدم مار گرفته از ریمان
 سیاه میترسد چنانکه موش بکلم تجربه از گریه آویزان بخوف خود
 و گول دمی را نخورد بخلاف آنکسی که آگاه از پسته سابق نیست
 چه داند مردم که در جایه نوبسند داند که در پناه

(۲۱) صیاد و گنجشک —

چنانکه صیادی بین میکرد و تور خود را گنجشکی از مسافت نزدیکی
 سوال نموده که این چکار است که میکنی او جواب داد که بنامی
 میخوانم بگذارم که پس از این گردن از نظر غایب گنجشک
 خوش باد و بعد از رفتن او در میان تو رجبت و محبوب شد صیاد
 دوان آمده که او را بگیرد گنجشک گفت رفیق اگر به اینطور شحر

میخواهید

میخواهید بازید فقط دو سه سالکین خواهد داشت بیشتر -
 پادشاه عالم سلطنت خود را سرنگون میکند وقتی که حکام دنیای
 تزییر و ظلم را پس میکند محکمت ترقی نکرد بلکه روی باند ام میسند
 پادشاهی که طرح ظلم کند پای دیوار ملک خویش کند
 (۳۰) فرشته دریا و تجارت -

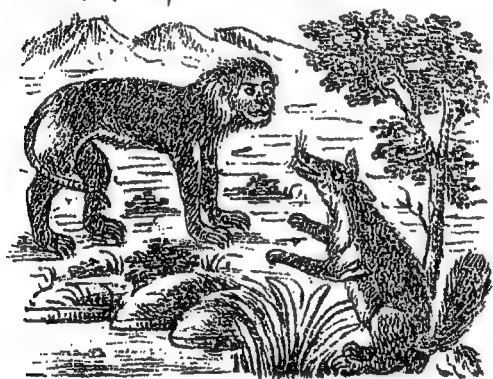
تجاری تیشه اش افتاد در یک رودخانه صفتی و دست دعا
 تضرع پیش خدا دراز نموده که تیشه اش را با و برساند فرشته
 تضرع را شنیده و تیشه طلایی پیش وی آورد که اگر این
 تیشه اش بردارد لیکن آن شخص گفت که این تیشه من نیست
 آب دوباره تیشه تیره بوی داد که بگیرد او تیشه را بخار نمود
 که قبول کند تا بالاخره تیشه دست چوبی آورد و آن تجارت
 که این تیشه من است پس فرشته دریا بوی منم نمود بوا

مَدَن خدا پرستی تو بر سه تیره را بگو بخشیدم این خبر زد و با طراف
 منبسط شده و بسر رندی خدا شناس افتاد که همین کار کند
 تا تیره طلار صاحب شود بنا بر این در ساحل بود خانه رفت تیره
 خود را در آب انداخت و مشغول گردید و زاری شد و التماس
 از قادر متعال نمود فرشته بحر صدای او را شنیده و بر روی
 آمد پس از تحقیق تیره طلانی از آب بیرون آورده بوی گفت که
 آیا این تیره اوست بلکه بطور تعجیلانه جواب داده که همین است
 همین است فرشته دریا با او گفت ای بد ذات نیستی توانی کسی را
 گول بزنی که از قلب تو آگاه است خداوند عالم بهتر و انجمن است
 مردمی که اینطور کار را می کنند گمان میکنند که خدا نیز مثل
 سایرین مقصود ایشان را نمیداند و میخواهند خداوند تبارک و
 تعالی را هم مثل مردمان دیگر گول زنند حال آنکه میداند

نه هر جای مرکب توان یافتن که بجای اسپریاید انداختن

(۳۱) میمون و روباه —

میمونی ملاقات کرد روباه را و بطور حقارت و التماس استغاثه
کرد و از اینکه تسدیری از موهای زیاد و دم خود را بوی داده که



برای خود لباس تریب دهد چون خیلی بد باویگذاشت از کشمی
بجست روباه دلیل آورد که شما از انداز خود زیاده دم داری
همیشه نصف دست توی زمین کشیده کشیف میشود ولی روباه

بوی جواب داده گفت اگر دلم زیاد دارم کارم بختش زیاده
 داده ام من بیشتر خوشنودم که با دلم جازوب کنم زمین را با یک
 محروم کنیم خودم را از او بواسطه بخش بریمون -
 کسی که سیه و د قرض بکند غناک سیه رود -

خیرات خیلی کم منقول است میان مردم اغلب مردمان بخت
 بخش و تمندی چون سیه دهند که از او بطور خیرات یا بخت
 پولی بکسیرند محروم میشوند -

ولی مقصود عده این در پس این است که در این صراط مثل کنند
 شده است اگر میخواهی قیمت پول را بدانی بر قدری قرض کن
 اگر میبونی بپشم کم خود قناعت میکرد و حرص نداشت بخت
 قرض داشت خفت نمی کشید

قناعت تو اگر نکند مرد را خبر کن مرصص جان کرد

۳۲) خروپس و الماس

خروس قشنگی که در میان خاکها برای دانه‌های بزرگ گردیده الماس
پیدا نموده که چنان میدرخشید که چشمش خیره شده و بطور حیرت
گفت آه تو خیلی چیز تنگ گرا نهانی هستی ولی بدر دهن هیچ
نیجوری اگر صاحب تو را پیدا کند بسیار خوشحال و خوشوقت
خواهد شد و چندین تومان ترا خواهد فروخت ولی پیش من نیم
ارزن از ارزش نهاری من خیلی خوشحال میشدم که یکدانه
جوی ندیدم پیدا میکردم تا اینکه هزار من از تو —

(اشیدار با قیمت اندک پیش خریدارشان)

چند نفر این الماس از ارزش داشت اگر کسی او را پیدا می نمود
و بفروخت ولی چند نفر یکدانه جوارش را در دانه برای مرغ بزرگ
و چند نفر بایستد بود و از ارزش الماس بزرگ الماس پیش خریدار

گفت

گفتن سخنان حکمت آمیز است پیش مرزوم نادان که بجوی اور بخرد۔
 بگویند از سپهر بازی چه حرفی از و پندی بگیرد صاحب پیش
 اگر قصد باب حکمت پیش نادان بخوانند آید پیش افغانه در گوش
 (۲۲) **مکت و طمائی مد فون**

شخص حریصی تمام ملکهای خود را نسوزخته و پولش را اطمینان
 در گوشه دفن نمود و هر روز طلار را برداشته نگاه میکرد همچون
 خوشحالی و دوباره دفن میکرد تا بالاخره دزدی از این مطلب
 مطلع شده بکند از دفن کردن وی آمده طلار را در دید چون
 آن شخص دزدی گیر پیش پول آمده که پسند او را یافت از این
 نزدیک همچون رسیده و شب روز گریه و اوقات تلخی میکرد
 همسایه اش وی را پند داد و گفت چرا اینقدر غمگینی از کم شدن
 چیزی که شما هیچ منفعتی نمیرساند اگر فقط خیال بود که شما اورا دایم

عجبی دفن نموده گمان کن که خلاست با خود را خوشحال باز -
 مسکین همیشه فقر است و فقرش بواسطه خطای خودش است
 این عادت دفن کردن پول رسم مردمان قدیم بوده که پول خود را دفن
 و تجارت یا مصرف دیگری نمودن و نبودن پول بحیثیت آن سالی
 ممکن که سلب نیت خود را بکیم از تنج فقر پیکر خود را داریم کرد
 (۳۲) مسکین در آخوری -

مسکین در آخوری که پراز یونجه بود در از کشیده گاوی نزدیک
 وی آمده و خواست قدری یونجه بخورد آن مسکین بد طبیعت حیوان
 بنده شده و غرضش فنان بطرف او نگذاشت که یونجه را بخورد و
 از روی اوقات غمی با گفت گفت بر تو باد ای حیوان بدست
 حسد که میستوانی خودت بخوری و نه میگذاری آنها که میخورند
 بخور نه زندگی کن و بگذر از زندگی کنند -

چند اغلب دیده میشود اطفال را که منع میکنند که آتش افروز
بمبارزی ایشان کتاب با اسبابشان برابر دارند و ضرورتی که



خودشان در آنوقت لازم ندانند و همچنین مردم و خبر و حال

آن است که حتی المعتد و دبایرین دستگیری نمایند

زرو نعمت اکنون به گمانست که بعد از تویر و نذران

(۲۵) مرغها و حیوانات و موش پر دأ

در زمانی خیلی واقع شد میان پرنده ها و چهارپایان و موش پر دأ

آنکه پس جانش بزرگچیت نژده خوشی ماند ولی در بیان
خیالی کرد که منج از هر طرف که شد او حسنه آنها شود در
اول دفعه چنین گمان کرد که در منج منج خواهند نمود و از آن
بجز ایشان شده و فتنه ری دور برید تا خوب شد چیت با



بنام چنان فیه که خورشید چار پیمان قریب بظفر هستند جز
ایشان شده و بالای بهر ایشان ایستاد و بالاخر چنان اتفاق
افتاد که ظفر از جانش بطور شد بواسطه شجاعت و ملاوت نس

ایشان عقاب موش پر دار بجبت اینکه عمرش را بجات بد
از ترس طیور و حیوانات چون بهر دو سمت خیانت نموده بود را
فراموش گرفته و همیشه در مدت روز در میان آنها و در خفا می نمود
پنهان است مثل اینکه خیانت میکند از اینکه خود را نشان دهد
تا وقتی که آفتاب غروب نموده و تمام حیوانات پرنده با خواب آسودگی
خاموش می شوند و منقلب و ترسناک است

خاموش همیشه بوده و هست در خانه تا از دو جنبه مردمان را شناسد
بزرگ و غیره خیانت می تواند صادر شود و از ترس با عذر کسی
خیانت میکند بواسطه رشوه گرفتن یا فطرتی طبیعت خود
شخص خیانت میکند در هر صورت خاموش چون موش می شود
بسیار بی وفایی پیش و پستاش ترسناک و خجل است
پسری را پدر و وصیت کرد که جو انمرو یا و گیس را بچند

یکه این خود وفا نکنند نشود خوب روی و دانشند
درخت بلوط وونی —

درخت بلوط بزرگی که کنار رودخانه بود از چوب اسطوخودوس
طیجی کنده شده و در رودخانه افتاده میرفت چنانکه در روی
آب به این نحو شناخته میشد بخورد به نینائی که لب رودخانه
روئیده بودند —

درخت بلوط عجیب شده از او پرسید که چگونه است که
بزرگی و سختی از طوفان افتاده ولی تو باین کوچکی و تنگی
ایستاده ای جواب داد که من محافظت میکنم خودم را بواسطه
صلحت خوبی که بر خلاف تو نموده ام بعوض پشیمانی و توی
بند و اعتماد داشتن بر قوت خود غم میخورم تا طوفان و باد این
روی من عبور کند تا توانی بکنین کن —

نفع زیادی حاصل میشود بواسطه تسلیم کردن خدمتستان
در برابرانی با مردم و غیره چون خدمتستان و تسلیم
کردن فی خود را بطوفان —

هر آنکس که کردن خدمتستان کند

همی بر نیاید که خدمتستان کند

(۳۷) موش کور و باز —

بازی موش کوری را یاقه و خواست او را بکشد موش
زیاد التماس نمود که او را نکند بازی بوی گفت که من هلی
بطیور نمیدهم و چون پرداری و بسته بطیوری تو را خواهم
گشت موش کور باز گفت که شما سو کرده اید من جز پرند
نیستم درست نگاه میدهم نموده پیریند من موشم و پروا
ندارم باز چون حذرش اید را نمودش و او فرار کرد

بعد از

بعد از قدری مطلق مسافت دوباره بدست باز دیگری گرفتار
 شد و تضرع و زاری نمود برای خلاصی باز گفت من نهائی
 بموش نمیدهم او جواب داده که من بموش نیتیم بلکه پرنده ام
 نگاه بیاهایم کن آیا موش بال دارد باز مجبور شد که خلاص
 کند و موش که رنجیل خلاص شده روی بعضی از نهاد و در دو
 حالت راست گفته بود زیرا نه پرنده است و نه موش
 همیشه باید دو تیسر برای گمانان داشته باشیم —
 خوب است که چندین راه برای مشاهدات داشته باشیم چون
 موش کو که در هر دو جامعش انجات داده و راست هم
 گفته است زیرا نه تمامی پرنده است نه تمامی موش و اگر
 یک تیسریم هم داشته باشیم علاوه بر ظاهری ملاحظه باطن را هم
 باید نمود —

تو می بینی من پیش تو تو ابرو من اشارت می
(۳۸) عتاب قریبانه و موش

جنگ بزرگی واقع شد باین موش و قریبانه برای باطلاق
کوچکی که هر دو میخواهند صاحب آن شوند نزاعها بر حاکم
بود برای آن بالاخر هتبار شد که روز دیگر حرکت از ایشان
منتج حاضر شده و جنگ کنند هر کدام دیگری را مغلوب کند
باطلاق از او باشد روز دیگر هر دو حاضر شده باینکه در میان
بعوض نینده و مشغول حرب گردیدند عتابی که در روی
میرفت ایشان را دید که مشغول محاربه هستند پس از بر شده
و با پنجه اش بر دور از زمین بود از فتنه و فساد خرابی
در ملک روی مید چسبن دیده شده است که چون دو نفر
بصد هم فتنه و فساد نمایند هر دو با شفته سوخته و منهدم شوند

بر که پیوسته گردن منسازد خوشی تن را بگردن اندازد



(۳۹) باو و آقاب —

جنگ بزرگی واقع شد مابین باو شمال و آقاب که آیا
 کدام یک از ایشان پر قوت تر هستند و قرار گدازند که هر
 از ایشان کاری کرد که جسته مردن را فرار از دوش بر دارند
 قوت او زیاد تر است باو اول شروع بکار خود نمود و با
 از دوش او سر دشت و گرد و خاک از هر سمت بلند شد

بگور، که

بطوری که بچاره مردمان فرجه بشود که جبهه خود را بر سر
کشیده و بخود پیچیده بعضی آنکه از بدن خود بپسند چوبان
نذیرش بعلک نتیجه بخشید آفتاب شروع باییدن نمود و



که از شدت گرما شخص مسافر مجبور شد که جبهه بکار خستهای
خود را بنیسه کند و در جستجوی سایه درختی رفت -
زبان نرم و ملایم که استخوان را می شکند -
چند رعایت و دوستی در حال با قوت تراند تا تندی و زردی
و بپلو -

و پھر زیاد قلب جواب یہ پہلا ہی تماشہ دیتی رہی
 تجربہ شدہ است کہ مردمانی کہ بلایت باسیرین رفتار می کنند
 سایرین از ایشان چشم بدود و خودشان ہم ہنرمند
 بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی کہ پسلی بونی کشی
 (۴۰) جند و صدف خوردنی —

جندی رحمت میکشید کہ صدف بستہ را باز نمودہ بخورد
 ہر چند اور انوکہ سینہ باز نیشد جند دیگری نزدیک وی
 آمدہ گفت رفیق این خیزی نیست کہ توان بزور کردن سکن باید
 از روی تدبیر اورا بشکت صدف را بستہ در ہوا بند
 کہ ممکن است و از آنجا اورا در روی تختہ پنگلی سر ازیر نما
 تا بنگ خورده بشکند جند نصیحت و تدبیر فقیہ را پذیرفتہ
 با صدف در ہوا پرید و از سافت زیاد دی اورا سر ازیر

نمود آن نصیحت دهنده خان چون نزدیک ایستاده
بود بعض افتادن او را بر بود و طعمه خود نمود —

احتیاط کن از نصیحت کنندگان که فقط نفع خود را میخواهند
ماناید هرگز گوش به پریم نصیحت و تدبیر اشخاصی که بسبب
گمراهی میشوند —

نصیحت بحد خوب نصیحتی بود ولی تنها نفع خودش در او بود
چون واعظان غیر متکا که مردم را امر ترک دنیا و اعمال پنهان
می کنند و خود ترکب عالم بدو جمع مال دنیا میشوند
ترک دنیا بدم آموزند

خوشتن بیم و غله اندوزند

(۴۱) زن پیرو خد متکابرش

خانمی چندین خد متکار داشت که بر خاسته مشغول کار

میشد

چشمه صبح زوده اسطه صد کردن فرو پس خد مکار را
 چون بر خاستن از خواب شیرین صبح زوده سوار سینود
 متحد شده فرو پس را گشته چنین کان سینودند که وقتی
 فرو پس صد اکنه آنها دیگر بیدار نخواهند شد خانم
 خیلی عکس برای کشتن فروس شده چون خیال آنها مفت
 شد چنین حکم نمود که مجبورند در وسط شب برخیزند
 احتیاط کن از بیدار نیستی -

اغلب چنین پدیده شده است از عکس فیضی کسی که میخواهد
 بدیر خلاص شود در عکس فرحت زیاده را از او خواهد افتاد -
 آری هم پاش از اختیار کردن ولی آرا تر پاش در تغییر
 دادن بهتر است که کم کنیم بشم آتا کو سفند را -
 آنچه را که خداوند مقرر کرده است تغییر او با نیست -

جهان آفرین گشایش داد که گروهی بیند که داند گشاید

(۲۲) شیر و خرپس و زرد باد —

شیر و خرپس بختی جنگ میکردند در سپهر آرموی مردانه که در
جنگ یافته بودند جنگ بطوری سخت شد که ایشان یکدیگر را



چنان زخمی و خونی کرده بودند که محسوس شد هر کدام طرفی
افتادند که قابل حرکت نبودند و باری افتاد که از
این راه عبور نموده آن وضع را مشاهده نمود خیلی پیشتر می

نزدیک

نزدیک آمده و در میان ایشان ایستاده خارتی را که آنها
برایش تمناع و خودشان را از غمی نموده بودند بدر برد آن دو
جکی که دزد را مشاهده نمودند و قابل حرکت کردن و گرفتن او
نبودند چنین زبان آوردند پس فایده و نتیجه جنگها مان که
رؤبا به ذات آخر الامر او را برده ما هم خودمان را محروم
از خوردن او نمودیم و هم از قوت پس گرفتن آن را از رؤبا به
گرفتن همه کشدن و محروم گردیدن است —

چند این افسانه مشابه حال مردم است که از شدت حرص و
باز دارند که هر چیزی را خودشان مالک بشوند و قافای هیچ چیز را
مالک نشد بلکه قسمت خودشان نیز از دستشان بدر خواهد رفت —
بخت و دولت بکار دانی جز بآساید آسانی نیست
کیا که رخت مرده درخت ابد اندر خسته ایاقه کنج

(۲۲) کلاغ و کوزه آب —

کلاغی از شدت تشنگی نزد یک بھلاکت رسیده و بر
سمت در جستجوی آب پرواز می نمود تا از دور کوزه را دید
و بہت آو پرواز نمود چون پیش کوزه آمد در او نگاه کرد
قدری آب در تنش دید بطوری کہ نمیتوانست بخورد و قدری
فکر نموده چنان صلاح دید کہ کوزه را پس از بر نمودن آب بریزد
و چون ریخت کمی ممکن است بیاشاید لیکن این تدبیر بکاف
نزفت زیرا کوزه سنگین بود و او قادر بر حرکت دادنش نبود
تا بالاخره کمی از سنگریزه نزدیک کوزه بود آنها را برداشته
دانه در کوزه افکند و باین تدبیر کم کم آب بالا آمد تا او خورد —
وقتی قوت درین گرفت و ہوشش شخص را کامیاب میکند چندان کار را
کرده میشود بواسطہ ہوشش ذکاوت در موقعی کہ از قوت عاجز

شویم ولی در صورتی است که تقدیر نامدب بر برای داشته
باشد چه هرگاه تقدیر آتشی بر خلاف تدبیر و عقل باشد او
نیز چون قوت بی اثر خواهد بود



که بگوید که حکیم روشن بای بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودک نادان
بغلط بر بدف زند تیری
(۲۰۴) جوجه تنگی و مار را —

جوتینی سنه لی برای خودیخواست از مارهاستد عانود
 اورا اذن دخول بلائے خودشان دهند ایشان قبول در خوا
 نموده اود اخل شده و با ایشان بر سر بر و چون قدری
 گذشت آنها از تنهای اود عاجز شدند از اود خواست
 بیرون رفتن نمودند اود جواب داد که این مکان را کسی
 دل میکند که میخواهد من را ضمیمه چنانکه هستم اگر شارب
 نیستید تشریف ببرید —

اشخاصی که بزودی ریشی بیکد میکنند زود ریشی را
 با چیزهای دیگر کم میکنند —

آسیا ط کن در پیکد اگر کن ریشی که رفیق به مال جان قورا
 خواهد بود بهتر است اینکه تنها باشی تا رفیق بد داشته باشی —
 تا توانی میگیز از یارب بد یارب بد تر بود از مار بد

مار بدستهای بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

(۴۵) گرگ و روباه —

گرگی اخذ نموده اوانی در غاری پنهان نموده و خود نیز آنجا
بود و روباه چون خبر از این قصه شنیده بیدار می رفت و
هر چند تعلق نمود چسبیدی با دنداد و او را از غار بیرون کرد
چون روباه از غار بیرون آمده نزد چوپان رفته و او را
مطلع از این قصه نمود که گرگ در آن غار است چوپان سلمه



بواسطه صدای شیری که نزدیک بایشان میشد آمدن
 این حیوان اطلاع داده بودند و آن هم بگوید بواسطه صدای
 خروس چون خروس شغل صدای که در شنید شیر از ترس و
 بگریز نهاد و غریب بجان کرد که شیر از ترس او گریخته است بنا
 بر این موضع غریب و در شجاعانه بجلدی که ممکن بود عقبی
 برای گرفتن و دید آفت در دور شد که صدای خروس شنیده
 نمیشد چون شیر این وضع را مشاهده نمود خندیده و برگشت



اُور اگر ف و چنانکه مشغول تیکه تیکه نمودن او بود انخوان
 احق میگفت افسوس که چقدر دیوانه ام من با وجود اینکه میدانستم
 که او بر من غالب است بیهودگی و حق شکسته و شجاع شده
 خودم را بدست دشمن انداختم —

غرور بیجا خطبه با جاد دارد —

خیلی از مردمان دیده بشود که در مجلس لاف زیادی از علوم
 و صنایع زده چون محل تجربه میرسد هیچ نیدانند و چون
 این فرخودشان بنشیند اند

ای شغال بی حال بی حس،

پیچ بر خود غن طاووسی مسک

مورچه و مکس — (۲۷)

اتفاق صحبت افتاد بین مورچه و مکس که آیا که ام کین عمر

خود را

خود را بخوشی و عشرت صرف میکنند مگر گفت کی از خواب
من آنکه زوی هر غذائی نشسته و مخورم و هر وقت کسی بیاید بزوی
میریم ولی شما اگر ب طرف هم نشسته بخورید چون کسی بپسند
شمار خواهد کشت چون قابل زود در قرن نیستید -

تا نیا اینک من اذن دارم که در اطاعتهای خوب و نطفه رفته
در دوشک و لحافهای خوب دراز بکشم -

تا نیا اینک بتدری یاد کنم که در صورت پادشاه یا گوش
بنشینم ولی اگر شما در همین حالات بروید کشته خواهید شد
و من همیشه غذا بم حاضر و چون شما جان از برای تحصیل غذا
نمیکنم آیا بهتر از این زندگی ممکن است کسی بکند -

مؤرخه جواب داد که شما قبول خودتان زحمت برای تحصیل غذا
نمیکشید چون زیستان می آید شما از شدت گر پشکی درما

بخت شدیم سیرید ولی من در لاله گرم خود و غذای خوب که پیش
تهیه دیده ام با آنچه بایم تفرات میکنیم -
ناگانی که بر عت تحصیل شده است شیرین است میان مردمان
و طایفه اند ساعی و تنبل -

آنانی که مثل مورچه زحمت کش و کار کنند همیشه خوشی ایام
خود را صرف میکنند ولی آنانی که چون کشتل اند بعضی
اوقات خوش بعضی بد بگذرانند اگر چه اغلب تنبلها بد
شده است که روزگار خود را بختی بدی بسر میبرند
تا توانی بخیل را در کار کن راه بختی را بخود هموار کن

(۴۸) زنجیره و مورچه

چون فصل زمستان آید و باد ماس شروع بوزیدن میبارند
شروع میباریدن نموده زنجیره از نادانی که تمام عمر تابستان
در سرانیدن
در روزن مورچه
ما نورست میگوید
شیخ کرشها
آواز طولانی کند
و جان مبرار را
و آنرا خوانند بعضی گویند

در سرآیدن صرف نموده بود و هیچ در فکر تهیه رنستان نبود
از بی خدائی افشوده و صورت حال را پیش موبر برد و شروع
بعلق نمودن کرده غلته بسنوان قرض از او خواسته تا موقع
در روی حسرت تمام را داد و اندک اندک نماید مورچه قبول
عرض را نموده و گفت آيا نشنیدی که مورچه چکن قرض نمیده



زیرا اگر قرض بدهد خودش هم مثل ما بمرین محتاج خواهد شد تو
در موقع تابستان آيا خبر از این ایام بودی که غلته برای خود
جمع نمودی او گفت آن زمان گرم و خاغل از حال همیشه

مشغول سرانیدن و عیش بودم نور جواب داده
گفت در کمارت نیم هیچ نقص وقت گزما خواند و حالابر قص
تنبیه آینه را بکشید —

شخص باید همیشه در موقع فرصت و دارندگی تنبیه بخورد
و چون بنجره غافل از آینه نشود که در زحمت خواهد افتاد
در باب کنون گفت هست بست
کاین نیست ملک برود دست بست

(۹۴) ز اربع و قو —

گله از خازن دارد که گاه در زنده کند می هر سه روز آید و گاه در
میخوردند صاحبش مجبور شده که توری پهن نماید که آنها را
گرفته تا مرغ شوند هر روز چند می از ایشان میگرفت اتفاقاً
روزی در میان آنها قوی در دام افتاد و گرفتار شد قو

اتهامس

اتماس یادی برای رمائی نموده وثابت کرد آید نش
 در این مزرعه برای خوردن گندم نبوده اتفاقاً خور شده
 و گرفتار شده است از اربع جواب داده که تمام این چغری
 تو راست است ولی چون بار خدای بد گرفتار شده باید
 همان تنبیه ایشان را بر تو بجا کنم —
 رفقای بد خطرناک اند —

تنبه بودن بهتر است تا مصاحبت کردن باریست بد بزرگوار
 موقی با وجود بی تقصیری شما همان تنبیه جزای ایشان گرفتار
 و در رحمت و شفقت افتاده بآتش ایشان نیند شما میوزید —
 باریست بد اگر باشی شقی هم در آن شرش تو که باشی بد
 (۵۰) گریه و خروپس —

گریه میل داشت که خروپس آتش بخورد بنا بر این خروپس را

بدام آورده گفت که از وجود تو حسر خوردن و کیف کردن
 حیاط کار و بگری برنی آید بهتر است که کشته شوی تا صاحب از
 دست خلاص شود و خود پس جواب داد که من کار خوبی میکنم
 که هر روز صبح مردم را از خواب بیدار سینمایم تا مشغول کار



خود شوند که به گفت ای بد ذات سر همین مطلب است که من
 با تو دشمنی دارم چون حتی کشیده مردم را از خواب بیدار
 بیدار نموده از دست تو خواب ندارند حقیقت ثابت کرد

که لایق

که لایق زندگی نیستی کی که بدی میخواهد بحد هیچ عذری بخش
 نگیرد و خیلی از مردم هستند که چون گزبه خط خیال اذیت از
 هیچ عذری را نمیبپذیرند —

تا توانی غلم را پی پیش کن اندرین مطلب بسی اندیشه کن
 (۵۱) دهقان و مار —

دهقانی چنانکه روز رستانی در کشتزار شنول گردش
 بود ماری را روی برف ملاحظه نمود که از شدت سرما بجهد
 و بیخ شده دهقان را بر روی رحم آمد و در خانه اش برد
 پیش آتش گذاشت تا گرم شود و مار چون گرم شده بهیجان
 سر را بلند نموده و بیست لالهال و خیال و دهقان پریده
 اذیت میخواست بکند مگر دهقان از بسینه و ن صدای
 فریاد بچه نایش داشتند و آمد که بسینچه واقع شده است

چون این را مشاهده نمود با حال خشم چنین گفت ز بوضی
 من بدی نموده زندگی بر تو حرام است و جز فدا این سزاواری
 دیگری نداری و تسبیح زین را کشیده چندین تیغ اش نمود.
 نمک ناشناس را حقش گشتن است --

بوض اینکه خوبی در تقاضای اشخاص رحم شد و بنابیند چون مار
 قصد جان آدمی را میکنند --

همیشه دشمن بدخواه را ناممکن است باید ذلیل کرد و در حس



گفت و جان کنن با جز سال برنگ نشاس بر این حالت

ابتدا چون قابلی از جان نبی عاقبت در قصد آن جان بی

این نصیحت مانده از آن پیرو

کایغنین اشخاص سرانگند و پی

(۵۲) شیر و گا و گوهی —

در زمان قدیم وقتی گا و گوهیا اغلب بزرگسره شان

می آمد بخوردند شیر یکی از ایشان بر خورده و وی را دعوت

نمود که با هم رفته و بزرگسره آورده بخورند او گفت من

بزره را میگیرم و میل دارم که شمارا در خوردنش شریک نمایم

گا و گوهی قبول دعوتش را ننموده و چون نزدیک منزل شیر

شدند گا و گوهی طرفنا و طاده ها و سیخار را دید که حاضر است

او برگشته و گریخت شیر صد ازده گفت کجا باین تعبیل تشریف

میرید او جواب داده که وقت در رفتن است زیرا این تنها
چنان بینماید که شما میخواهید نه در اعراض بر ویل میسر باشد
احتیاطا کن از اشخاصی که باطننا باشدند -

این کار کو بی در دمی افتاده بود ولی زود بود و بواسطه
خلاصی یافت ما نیز میتوانیم اگر چنین برایمان اتفاق افتد
بزودی خلاص شویم ولی اگر زود تلفت نشویم بختی گرفتار
شده اذیت می شویم

حق این گفته است آن ای دادو شنوار ضعیف بخیم که

(۵۲) سپر چوپان

سپر چوپانی که سفید مایش و آدم خلی بر روی میچراند و در بار
دور و غی که ترزا میگفت گرگ گرگ باین وضع جذب و
چوپان تحیل و دیده که گرگ را بجشد چون دید که دروغ میگوید

اورا سرزنش نموده رفت پس از این مقدمه واقعا کرک
آمد و او هر چند سیر یا دهنده کرک کرک بچکس اعتنا نمود
دروغ میبنداشتند و کوفته اش را اگر ک خورد —
در دغلو حرف را بشن هم باور نمی شود —

هیچ چیزی کو باید تر از دروغ خلق نشده است که سبب خسته
و رحمت عید شده هم در دنیا هم در آخرت در دغلو با

بد حال اند

راستی را پیشه خود کن ایام تا شوی در هر دو عالم بخنام
(۵۲) مردی سپید پیرانش —

مردی سپید داشت که همیشه با هم جنگ و دعوا می نمود
از جنگیدن ایشان با هم پدرشان جنگ آمده و خواست
که با این ایشان را صلح دهد و او پسرانش را خواند و گفت
که دوشه

که دپسته از چوبهار بسته و هر کدام از ایشان شکستند
چون چوبهار اگر فیه بچیت تو استند که شکستند پدرشان
گفت که دپسته را باز نموده و دانه دانه چوبهار شکستند



هر یک از ایشان بآسانی شکستند بعد پدر بایشان فرمود
که دپسته اتحاد و دوستی است چون با هم باشید بیکدیگر
شمار نمیتواند بکنند معنی ظلم کند ولی چون با هم
باشید مردم بآسانی شمار شکسته و مهندم خواهند نمود

پس می‌کنید که رشته دوستی را با هم پیوندی تا هیچکس را
 قوت اذیت کردن شما نباشد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرموده است: **بِاللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ** —

در هر کاری اتحاد بهترین میرفت برای دوست و دشمن
 کسی نیست که بکند ولی دانه دانه بآبانی شکسته شود
 آنچه بیک دست نشاند بر بود
 چون شود دست بایند زد
(۵۵) کلاغ و روباه —

کلاغی قطعه مرغی در دهن داشت و در شاخه درختی نشسته بود
 روباهی از دور چون این را مشاهده نمود نزدیک وی آمده
 و شروع به تملق و چاپوسی نموده بختی که کلاغ از تعریفهای
 او میسر شده خواست تا قارقار نماید پسیر از دهن

اَو اَفاده رُو با و پذیرا برداشته خدان و مرخصان از حق

کلاغ به در رفت -

تعلق بهیاضه ز زیاد برش مرتب است -

بچو قوت شخص نباید نه تعلق و پذیرائی بی نهایت و بی

کسی شده تا ضربه به بند



تا که ابد یافت گردد در جهان

مفلان باشند جمله در امان

(۵۶) بازو زارع —

بازنی متعاقب بود کبوتری را در روی غره گندم که ناگاه
در توری که برای کلاهها گذاشته بودند محبوس شد زارع که
از دور مشاهده نمود چون دید که بازگر فوار شده است و
در تور پر بسته آمده او را گرفت و چون او را میبرد که بشد
بازالتما پس نیادی نمود برای خلاص و ثابت کرد که برای
گندم خوردن نیامده بود بلکه عتب کبوتر آمده بود و هیچ خیال
فوتی نداشت که گرفتار شود زارع باو گفت که آیا کبوتر
فقیر از تنی تو کرده بود که قصد هلاکش را کرده بودی بواسطه
غلطی که ترائی فرصت نداده سرش را برید هر رفتاری که
با این سگنی خودت نیز کرده میثوی اگر رفتاری که کسی
بکنیم خودمان نیز رفتار کرده میثویم اگر خوب خوب

کرده

کرده می‌شویم پس تا ممکن است رفتار خوب باید کرد که بخودمان
نیز رفتار خوب کرده شود

آنچه بر دیگر روا داری ز کین

بهم بخود باید بداری بر عین



(۵۷) بازو طبل —

بیلی تنها نشسته بود بر شانه درخت و مشغول بخواندن بود
بطوری که از آنکس پس صوتی ظاهر کرده بود در شکل از صدای

خوش

خوش خود باز شکاری کرپنه و قنطرطمه بود که پیش بلبل آمده
 او را گرفت بلبل گفت که این کمال بیهوشی است که تو مرا گرفته
 زیرا که من یک تیکه بیشتر نیشوم و شما از من سیر نخواهید
 مرا رمانی ده تا رفته قطعه های خوب برای تو بیاورم باز بوی
 گفت چون من کسی که از صبح تا حال در جستجوی طعمه بوده ام
 و حال تو در چشمم افتاد و بمن میگوئی مرا رمانی ده بروم بیا
 اینکه مرغهای بزرگ را گول می نهی برایم بیاوری انصاف
 بده آیا دیوانگی من ثابت بشود یا نه اگر ترارمانی دهم —
 کمی نقتد بهتر از پنج نیست —

اغلب مردم بامید اینکه چینه های عذیه گیرشان بیاید
 یک چیز نقتد را رمانی داده اند و بعد همان یک چیز نیم
 گیرشان نیامده است —

گیت برآمد و زود ای نیک و پنج منه دارا بتو بخشم برو

(۵۸) سگ و سایه —

یکی عبور میکرد از دیم جوی بزرگی با یک تیکه بزرگ گوشت در
دشش او سایه خودش را در آب دیده و گمان کرد که سگ



دیگری است در جوی آب با گوشت از مرغ گوشت خود را
بیک سمت انداخته و در آب جست تا آن گوشت را بگیرد
چون فهمید که سایه خودش را در آب یافته که گوشت خود را
گم کرده است

گم کرده است —

سایه را نگرفتند ماده را گم کنی —

این حکایت بفضله اشخاص حریص است که بسایه مجازی کول
خورده و گوشت حقیقی را گم میکنند

چون بظاهر اعتمادی کرد از حقایق نه توره پیوده

(۵۹) خرپس و زنبور ما —

خرپس هنگام عبور گذرش بجائی افتاد که زنبورهای زیادی
نگاه داشته بودند برای عمل چون خرپس آنها را دید از
بزدالتی خواست تا کندوهای عمل را خراب کند و عسلشان را
بزد و زنبورها چون مطلع شدند تمامی جمع شده و بر سر دروازه
خرپس افتادند چون خرپس از تیت آنها را مشاهده نمود
متعجب شد که این حیوانات کوچک او را چنین زخمی نموده

از زیادی

از زیادی زخمها و ازیت نامکن بود بزودی را و فسرارش
گرفته از آنجا بر رفت —



زخمهای کوچک و دشمنان کوچک را نباید خیر شمرد —
اغلب زخمت کوچک و زخمهای کوچک باعث صدمه و
مرگ میشوند و نه دشمنان کوچک را که از آنها باید بیشتر
دور بزرگان حستراز نمود

پشوپرشد بزیدیل را با همه تنی و صلابت که او

نورچکان را چه بود اتفاق شیرزیان را بدراندست

(۶۰) مسافرن و خرس —

دومد که با هم مسافرت می نمودند چنان واقع شد که از جنگلی عبور
کنند و هر دو سوار دادند که هرگاه اتفاق خطری بیفتد ببرد
با هم باشند نه آنکه از کمک همدگر غفلت نمایند و در دخل شدن
جنگل بعد از قدری راه خرس را مشا به نمودند یکی از آن دو
که ز رنگ تر بود درختی را گرفته بالا رفت و دوتایی چون راه فراری
توانست فکر کند بروی زمین افتاده و خود چرچسین نمایند که مرده است
خرس چون پیش آمد بالای سر او افتاد و قدری بومود و گمان کرد
مرده است رفت بدون اینکه ادیتی با او برساند بعد از رفتن خرس
آن یکی از درخت پائین آمد و از او پرسید که خرس شما چه خبر گفت
چونکه من مشا به کردم او دهنش را دم گوشش نهاد که آمده و گو یا خرفی

زید او گفت خرس بن نصیحت کرد که از رفتن آنی که در موقع خطر خود
در برده و قطعاتی خود را می خواهند و دیگری در خطری اندازند
برپایند و با ایشان معاشرت و آمیزش نکنم —
قطعا بوجه عستاد مکن —

چون بوجه دروغ رستق خود اعتماد نمودی خود را در خطر
خوابی انداخت زیرا رفتن اغلب بوجه خود وفا نمیند
یا وفا خود نبود در عالم

یا مگر کس در این زمانه نکرد

چون این کتاب مستطاب منی بانسیس الادب بار که جمع نصایح
و محتوی بر حکایات پسندیده نزد اولی الالباب است و مطلوب
و در غیب اهل مدار پس جدید و واقع شده است و مشتاق بود
بر تحسین آنها بوده و تالیف آن را خباب حلا کتاب اجل اگر نعم

میرزا عبد الحمید خان مستین السلطنه دام اقباله العالی از یحیی
بنفاری ترجمه و تالیف کرده و این اوقات طالب داشته

لذا باذن و اجازة جناب معظم البیعت رسید
تحریر انی غرة ذی الحجة المحرم سنة ۱۳۱۶

(اعلان)

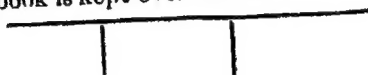
أحدی قی طبع این کتاب را اندارد
در کارخانه آقا میرزا حسن انعام یافت



fine

19150717

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.



٢١٤٠
٨٩١٥٢٢٢

انيس الارباب والاطفال

Date	No.	Date